

« تحوّل » ،

همان

افروختن پرسیمرغ (اخو)،

درخودِ انسان هست

در تحوّل ، انسان، سرفراز میشود

بنیادِ اخلاق در فرهنگ ایران

آن بود که تخم سیمرغ ،

در تحوّل یافتن ، انسان میشود ؟

هرچه مرا به زایش جان خودم ، در عمل و در اندیشه و در خوبی و در بزرگی و در سرفرازی بیانگیزد ، دوست میدارم و از آن شادم . من ، آبستن به سیمرغ ، آبستن به غنائی هستم که نیاز به تحوّل دارد ، تا در عمل و خوبی و گرمی و مهر و آبادان سازی و شادسازی .. لبریز شود و واقعیت بیابد . من ، آموزگاری نمی جویم تا از او بیاموزم و از جهلم بکاهم ، بلکه انگیزنده زندگی را در خود میجویم تا اندیشه ، و عمل ، و خوبی و بزرگی و سرفرازی را که در جانم ، نهفته است بیانگیزد . چون درمن ، آتش جانی هست که میخواهد به عمل و اندیشه و گفتار و خوبی زیبائی و مهر و سرفرازی ، تحوّل یابد . درمن ، آتشی زیر خاکستر هست که میخواهد افروخته شود ، تحوّل به شعله

وزبانه و روشنی و گرمی یابد . من خدائی را نمیخواهم که معلّم من باشد، و به من روشنائی بتابد و روشنی وام بدهد و مرا از جهل گوهریم برهاند . چنین خدائی ، غاصب غنای من هست ، و مرا از تحول باز میدارد . من درخود، تخمی از خوشه آن خدا هستم (مردم = مر + تخم) که سرچشمه غنا درمن و درهر انسانی هست . من ، «مردم» ، تخم سیمرغ ، اصل آفریننده وزاینده و و خشنده هستم . این غنای من هست که میخواهد درعمل و اندیشه و روشنی و خوبی و بزرگی ... تحول یابد و ازتم زائیده شود .

« خودشدن » ، در فرهنگ ایران ، همان تحول یافتن خدا درجان به خود ، درتن هر انسانی هست . انسان ، تخم سیمرغ هست که در شاهنامه « پرسیمرغ » نامیده میشود . سیمرغ به هر انسانی مانند زال ، پرش را میدهد . خودشدن ، افروختن این پرسیمرغ ، و خشیدن این تخم سیمرغ درخود انسان هست . این سیمرغ است که درهر انسانی از خاکسترش برمیخیزد .

مسئله بنیادی « اخلاق » ، در فرهنگ ایران ، همین تحول یابی سیمرغ درگوهر انسان، به انسان هست . اخلاق ، این نیست که انسان ، امر ونهی این خدا یا آن قدرت رادر زندگی اجرا کند ، بلکه اخلاق ، روند تحول یافتن این تخم خدا ، درخود انسان هست . « حال » ، که گرانیکه تفکر عرفانیست ، همین « روند تحول یابی خدای نهفته ، به خود انسان درواقعیت » بوده است . خوبی ، بینش ، شادی ، نوآوری ، بزرگی ، سرفرازی ... شکل گیری خدا ، صورت شوی خدا ست که تخمی درجان خود انسان هست .

درشادی در بینش ، در خوبی ، در رقص ، در پرستاری کردن از طبیعت ، خدا درانسان ، شکل میگیرد ، و پیدایش می یابد . من در خوبی ، درشادی و شاد سازی ، در مهرورزی ، در نواختن آهنگ ، در آبادسازی گیتی ، در اندیشیدن به « حال » میآیم ، و آل = سیمرغ میشوم . و با خدا شدن هست که ، اوج شادی میشوم .

زانک « حال این زمین » با ثبات

بازگوید باتو ، انواع نبات
 حال دریا ، زاضطراب وجوش او
 فهم کن ، تبدیلهای هوش او

یا به عبارت عطار ، در داستانی که از عیسی در الهی نامه میآورد ،
 اعمال و افکار انسان، موج زدن دریای جان اوست :
 مسیحش گفت ، هردل ، جان که دارد
 از آن خود کند خرج ، آنچه دارد
 ترا نقدی که در دریای جانست
 اگر موجی زند ، از جنس آنست

این افشانه شدن و لبریز شدن جان انسان ، در خوبی و بزرگی و شادی و
 آبادگری و اندازه گذاری ، آفریننده اخلاق در اجتماعست ، نه امر و نهی
 هیچ خدائی ، و نه ترس از وعده مجازات در دوزخی و نه امید به
 مکافات در بهشتی .

همچنین انسان در تحمل درد و رنج و شکنجه شدن ، تا خوبی و بزرگی
 و شادی و آبادگری ، در جهان تحقق یابد ، شکل گیری خدا در خود
 انسانست . انسان ، در این گونه عمل و اندیشه ، جان خود را بر میفروزد
 و یا به عبارت دیگر ، سیمرغ ، از خاکستر وجود او باز بر میخیزد .
 خدا، وجودی فراسوی جان انسان نیست .

جفت و انباز بودن خدا و انسان ، در همان « جان و تن او » که با هم
 یک تخم هستند (مر + تخم) ، وصال همیشگی خدا با انسانست و
 گوهر مردمی بودن اوست .

و تحول یا تحول یافتن این آتش جان یا خدا در اوست ، که شکل خوبی
 و اندیشه و روشنی و مهر و سرفرازی میگیرد . این خدا
 در هر انسانست که ، در انگیخته شدن ، در هر گونه خوبی و شادی
 و مهر ، واقعیت می یابد . اخلاق ، چیزی جز جاری شدن خدا که جان
 (اخو) باشد ، در کاریزهای عمل و اندیشه و گفتار و عواطف نیست .
 مسئله اخلاق ، چیزی جز روند زایانیدن خدا از تن انسان ، در زندگانی
 اجتماعی نیست . خدا ، در فرهنگ ایران ، به انسان، نه امر و نه نهی

میکند ، بلکه خودش در انجام دادن خوبیها و بزرگواریها و مهرورزیها و آبادسازی گیتی و شاد سازی مردمان از گوهر انسان ، زبانه میکشد . حال میشود .

محال بودن وصال انسان با خدا (جفت بودن خدا با انسان) مسئله ایست که در ادیان نوری پیدایش یافته است ، چون خدایان نوری ، دیگر « خوشه جانها » نیستند. در فرهنگ ایران ، این خود خدادرانسان هست که در هرگونه نیکی و شادی و بینش و بزرگی و مهر انسان ، واقعیت می یابد . با شناخت این اندیشه ژرف است که پهلوانان بنیادی شاهنامه ، چهره حقیقی خود را نشان میدهند . در آنهاست که هرباری از نو، سیمرخ از خاکسترش برمیخیزد و سرمشق انگیزنده همه انسانها میگردد . شاهنامه در اصل داستانهایی برخاستن سیمرخ از خاکستر وجود پهلوانان بوده است، و با این زبانه های آتشینش هست که برترین آرمانهای اخلاقی ایران پیدایش یافته .

نخستین پیدایش سیمرخ در سیامک (سیاک مک = سه نی = سنا) است که خود را قربانی میکند تا جان انسان به طور کلی (کیومرث ، تخم جان همه انسانها دریزدانشناسی زرتشتی است) را از آزار برهاند . در فرهنگ ایران ، خدا مانند یهوه در تورات ، از انسان نمیخواهد که فرزندش را به امر او قربانی کند (داستان ابراهیم) ، بلکه خودش را برای مهرورزی به جان هر انسانی ، و نگاهبانی از جان هر انسانی ، قربانی میکند . این خدا هست که باید پیشگام هر آرمانی گردد . همینگونه این سیمرخست که در مهر ورزی ایرج ، پیدایش می یابد تا نارسائی داد را در جهان جبران کند . انسان در شادی که در این عمل و اندیشه خود ، در خدا شدن دارد ، هر رنجی را تاب میآورد . پاداش او ، همین خدا شدن ، یا تحول یافتن به خدا و شادیش ، در میان رنج و عذابی که بدو میرسد . این شادی خدا شدن در عمل و اندیشه ، بر هر درد و اندوهی چیره میگردد . این تحول یافتن خود به خدا در هر عمل نیکی ، آن اندازه شادی آوراست که انسان به

خوبی کردن ، به مهرورزیدن به بینش یافتن ، به آباد کردن گیتی ، به پرستاری از گیتی میشتابد ، و با نکردن آنها ، از خدایش محروم میشود، و آتشی در زیر خاکستر میماند .

سیاوش هم در طرد شدن از پدر و هم در طرد شدن از افراسیاب برای نیکوکاریها یش ، و در کشیدن رنج و عذاب از دوست و دشمن ، خدا یا سیمرغ میشود .

زال ، فرزند سیمرغ ، به وسیله بهمن زرتشتی پسر اسفندیار که با تعصب دینی اش سیستان را به آتش میکشد ، چهل سال در قفس تنگ آهنین زندانی میشود، و در این سوخته شدن از آتش تعصب دین زرتشتی ، میسوزد ، ولی در این سوختن در تعصبات دینی در اوج ضعف پیری ، همان سیمرغی میشود ، که زمانی برفراز البرز جفت او بود ، و بدینسان برترین سرمشق اخلاق ایرانی در اضطرابات دینی میگردد . در این پهلوانان هست که در رویارو شدن با اضطرابات سخت زندگی، سیمرغ هر بار از نو ، از خاکسترش برمیخیزد . در همه این پهلوانان ، با تحول تخم خدا ، به انسان در اضطرابات روبرو میشویم ، که نماد شکوه و بزرگی و زیبایی و جوانمردی خدا هستند .

ز طوفان حوادث ، عاشقان را نیست پروائی
نیندیشد نهنگ پُر دل ، از آشفتن دریا (صائب)
اندر بلای سخت ، پدید آرند

فضل و بزرگواری و سالاری (رودکی)

در سرگذشت این پهلوانان هست که میتوان شناخت ، که تحول اخلاقی باید از گوهر خود انسان بجوشد . در روند زندگی آشفته و پرتپش و پریشان و شوریده این پهلوانان هست که ما با شکوه اخلاق در فرهنگ ایران آشنا میشویم ، و درمی یابیم که تخم سیمرغ در هر انسانی، آتش در زیر خاکستر ، یا همان پری هست که از سیمرغ در نهاد خود دارد ، تا هنگام برخورد با اضطرابات ، آنرا آتش زند و بیفروزد .